

تاریخ بیهقی

بررسی یک واژه از

حسن رضا خادم الرسول

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی
و مدرس دانشگاه فرهنگیان و دبیر
دبیرستان‌های دزفول

چکیده

یکی از جلوه‌های آفرینش هنری در کتاب تاریخ بیهقی در حوزه واژگان اتفاق می‌افتد. بیهقی با بهره‌گیری از استعداد خود و تسلطی که بر فن دبیری و اصول و قواعد حاکم بر زبان فارسی دارد، زوایای ناشناخته‌ای از ظرفیت‌های هنری واژه‌های زبان فارسی را به نمایش می‌گذارد. «فرو گرفتن» از جمله واژه‌هایی است که بیهقی غیر از معانی گوناگون آن که مورد استفاده دیگران هم بوده، از ظرفیت‌های هنری‌اش نیز بهره گرفته است. مشهورترین نمونه این بهره‌گیری در ابتدای داستان بر دار کردن حسنگ وزیر، مجال ظهور یافته است. با دقت در صحنه پردازي بیهقی، کنایه بودن مفهوم این واژه را در خواهیم یافت.

کلیدواژه‌ها: بیهقی، نثر هنری، فرو گرفتن، تنوع در معانی واژه، مفاهیم کنایه واژه

مقدمه

داستان «بر دار کردن حسنگ وزیر» از معروف‌ترین بخش‌های کتاب تاریخ بیهقی و شاید بتوان گفت مشهورترین داستان و بخش این کتاب است؛ به گونه‌ای که در بیشتر یا تمام گزیده‌هایی که از این کتاب ترتیب داده شده، انتخاب شده است. جالب اینکه از دو متنی که برای کتاب‌های درسی دوره متوسطه دوم از بیهقی برگزیده شده نیز، خلاصه‌ای از همین داستان است، که در

کتاب ادبیات فارسی تخصصی (۳)، سال سوم متوسطه آمده است. در این داستان، مشتقات مصدر «فرو گرفتن» سه بار به کار رفته است و هر بار با معنایی متفاوت نسبت به کاربردهای دیگر؛ تفاوتی که گویا از نظر شارحان کتاب بیهقی به دور مانده است. اگر این معناها آشکار گردد، قطعاً درک زیبایی نثر بیهقی مضاعف خواهد شد. در این گفتار بر آنیم که استفاده‌های هنری و خاص بیهقی از واژه‌ها را بررسی کنیم و در این راستا شعرگونه بودن نثر بیهقی را بهتر بشناسیم و به دنبال آن اثبات کنیم که بیهقی از «فرو گرفتن» نیز مانند بسیاری از واژه‌ها بهره هنری برده است. بیهقی شخصیت «بوسهل زوزنی» را به آن دلیل که در به دار آویختن «ابوعلی، حسن بن محمد میکال» معروف به «حسنگ وزیر» دستی تمام داشته است، در ابتدای داستان بر دار کردن امیر حسنگ، معرفی می‌کند و در ضمن معرفی او، یکی از خصلت‌های بارز وی را که می‌توان گفت مهم‌ترین ویژگی شخصیت او بوده است، چنین وصف می‌کند: «... با آن شرارت دل‌سوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم‌گرفته و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی. این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آن‌گاه لاف زدی که فلان را من فرو گرفتم - و اگر کرد، دید و چشید - و خردمندان دانستندی که

نه چنان است و سری می‌جنبانیدندی و پوشیده خنده می‌زدندی که وی گزاف‌گوی است» [۱].

در این عبارات‌ها دو فعل از مصدر «فرو گرفتن» آمده که یکی از آن‌ها را به پادشاه جبار نسبت داده است و یکی را به بوسهل زوزنی. در شرح‌های موجود بر تاریخ بیهقی، چه در اصل متن و چه در گزیده‌ها، معمولاً معنی هر دو را یکی دانسته‌اند، یعنی: دستگیر کردن، بازداشت کردن و توقیف کردن. چند مورد از توضیحات شارحان را از نظر می‌گذرانیم.

۱. در متن کامل تاریخ بیهقی، به شرح خطیب رهبر، معنی «فرو گرفتن» در «... لت زدی و فرو گرفتی» چنین داده شده است: «بازداشت و دستگیر می‌کرد» و برای «... فلان را من فرو گرفتم». معنی و توضیحی داده نشده است که می‌تواند بدین مفهوم باشد که معنی هر دو یکی است (گفتنی است که خطیب رهبر در گزیده خود از تاریخ بیهقی نیز چنین عمل کرده است).

۲. در گزیده تاریخ بیهقی از محمد دبیر سیاقی، معنی و توضیحی برای هیچ‌یک از فعل‌های مذکور داده نشده است. شاید به این دلیل که ایشان، این واژه‌ها را جزء واژه‌های دشواری که به توضیح نیاز دارند، نمی‌دانسته و لزومی به معنی کردن و توضیح آن‌ها نمی‌دیده است.

۳. گزیده تاریخ بیهقی، از متون نثر دانشگاه

پیام‌نور، به شرح رضا مصطفوی سبزواری نیز معنی «فرو گرفتی» را در «... لت زدی و فرو گرفتی» داده است: «توقیف و بازداشت کردن» و برای «... فلان را من فرو گرفتم». همان معنی را با همان شمارهٔ ارجاع (۳۶) داده است.

۴. در گزیدهٔ تاریخ بیهقی، به شرح و توضیح نرگس روان‌پور، در معنی «فرو گرفتی» در «... لت زدی و فرو گرفتی» آمده است: «بازداشت می‌کرد، زندانی می‌کرد (از کار برکنار می‌کرد) برای «... من فرو گرفتم» توضیحی داده نشده است، که باز می‌توان استنباط کرد که همان معنی را دارد.

۵. در کتاب درسی سال سوم رشته‌های ادبیات و علوم انسانی و علوم و معارف اسلامی، معنی «فرو گرفتی» در «... لت زدی و فرو گرفتی» چنین توضیح داده شده است: لطمه می‌زد، بازداشت می‌کرد. فرو گرفتن: بازداشت کردن، از کار برکنار کردن، بیچاره کردن. در توضیحات کتاب، برای «فرو گرفتم» توضیحی نیامده است. احتمالاً باز به مفهوم آن است که هر دو به یک معنی است. ۶. در منابع و گزیده‌ها و کتاب‌های درسی زیر، که خلاصهٔ داستان آورده شده است، هر دو نمونه فعل‌های مورد بحث، بدون توضیح است:

الف. تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، تعلیقات.

ب. فارسی عمومی، دانشگاه پیام‌نور، گروه مؤلفان.

پ. متون ادب فارسی، سال چهارم، رشتهٔ ادبیات و علوم انسانی، مؤلفان: اسماعیل حاکمی والا، سیدمحمد سجادی، منصور استخری، ۱۳۷۲.

ت. فارسی، سال چهارم دبیرستان، به استثنای رشتهٔ ادبیات و علوم انسانی، مؤلفان: حسین رزمجو، محمدمهدی رکنی، احمد احمدی بیرجندی، ابراهیم عقداپی، ۱۳۷۳.

ذکر منابع بیشتر جز اطالۀ کلام ثمری ندارد و تا آنجا که نگارنده به خاطر دارد معنایی جز معانی یاد شده، داده نشده است.

به نظر می‌رسد که معنی‌های داده شده بنا به دلایل و شواهدی که در پی خواهد آمد، متناسب با متن نیست و «تحقیر کردن» برای «فرو گرفتی»، همچنین «نجات دادم» برای



بیهقی یادآور رندی‌ها و هنرنمایی‌های حافظ است که واژه‌ها را به قدری دقیق و متناسب با موضوع، در استخدام معنی درآورده است که به مصداق گفتهٔ شیخ محمود شبستری:

«اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای»

هم‌نشینی واژه‌ها در عبارات بیهقی به گونه‌ای است که اگر واژه‌ای را حتی به مترادف آن تغییر دهیم، گویی معنی و مفهوم را به قول استاد، شفیعی کدکنی، از آسمان علیین به تخوم ارضین آورده‌ایم.^۲ پس ما نیز به حق در وصف جهان پیچیده و رنگارنگ و در عین حال بسیار منظم نثر بیهقی، با اقتباس از گفتهٔ شیخ شبستری و باندرکی

«فرو گرفتم» مناسب‌ترین معنا و مفهوم است. زیبایی‌های شاعرانهٔ نثر بیهقی بسیار است؛ به گونه‌ای که گاه خواننده مست آن همه هنرآفرینی بدون تکلف و طبیعی می‌شود. از طرفی، روند داستان‌ها به اندازه‌ای جذاب طرح شده است، که در جریان خواندن متن، انسان آن چنان مسحور و غافلگیر می‌شود که به معانی دقیق برخی از واژه‌ها توجهی ندارد و تنها بدون آنکه به معانی واژه‌ها فکر کند، از زیبایی کلام نویسنده لذت می‌برد. بیهقی بسیاری از واژه‌ها را در معانی متنوعی به کار برده و در هر کاربرد، تصویری زیبا و متفاوت با کاربردهای دیگر آن ارائه داده و به آن رنگی خاص بخشیده است. واژه‌گزینی

تغییر، باید بگوییم:

«گر یک واژه را برگیری از جای

خلل یابد همه معنی سراپای»

زنده‌یاد، استاد غلامحسین یوسفی دربارهٔ این ویژگی بیهقی نکات ارزنده‌ای دارد: «وی گنجینهٔ پهناوری از کلمات در اختیار دارد. همین موجب شده است که زبان او وسعت تعبیر شگفت‌انگیزی پیدا کرده است. بیهقی نه تنها مواد زبان را در موارد معهود به کار می‌برد بلکه می‌تواند از آن‌ها تعبیراتی تازه و لطیف پدید آورد. مثلاً کلمهٔ «خندیدن» در فارسی لفظی است عادی، اما در این عبارت بیهقی طراوتی دیگر یافته است: «از استادم شنودم که امیر ماضی به غزنین روزی نشاط شراب کرد و بسیار گل آورده بودند و آنچه از باغ من، از گل صدبرگ بخندید، شبگیر آن را به خدمت امیر فرستادم»... وی کلمات را به معانی ویژه‌ای سکهٔ رواج می‌زند؛ مثلاً در کتاب او «سوخته» گاه به معنی شیفته است و گاه به معنی پخته و مجرب؛ چنان که «خوردن» گاه به جای تحمل کردن است و گاه به معنی نابود کردن».^۲

بر پایهٔ نکات و نمونه‌هایی که استاد غلامحسین یوسفی بدان‌ها اشاره کرده است، اگر «تحقیر کردن» را معنا و مفهوم کنایی «فرو رفتی» بدانیم، بی‌راه نرفته‌ایم و به قول استاد، طراوت و جلوهٔ هنری دیگری می‌یابد؛ زیرا همان که با سحر کلام خود، از کلمهٔ «خندیدن» در مفهوم «شکفته شدن» بهره گرفته، با هنر قلمش «تحقیر کردن» را از «فرو رفتی» به دست می‌دهد. از این گذشته، این واژه در کتاب بیهقی در معنای «پایین آوردن» نمونه‌های بسیار دارد که در ادامه، دو مورد از آن‌ها را آورده‌ایم. حال همین معنی می‌تواند به مفهوم درونی و کنایی آن یعنی «پایین آوردن شخصیت کسی و تحقیر او» نیز تعمیم داده شود.

با اندکی دقت در نثر بیهقی درمی‌یابیم که چگونه او خود را از بند استفاده‌های معمول اهل زبان از واژه‌ها رهایی بخشیده و از ظرفیت‌های زبان فارسی به نحو اعلای آن بهره گرفته است. از سویی، به حق توان گفت که وی بر ظرفیت‌ها و غنای زبان فارسی افزوده و درست است که اگر واژه‌نامه‌ای از کتاب او ترتیب دهیم، تعداد کثیری از کلمات

و ترکیبات را در برخواهد گرفت.

مصدر «فرو گرفتن» و فعل‌هایی که از آن ساخته می‌شود، مصداقی بارز از این ویژگی است که در کتاب بیهقی کاربردی عام دارد و هر بار با چهره‌های تازه روی نموده است. اکنون نمونه‌ای از هر کدام از معانی مختلف و متنوعی را که وی برای این مصدر و مشتقات آن به کار گرفته است، از نظر می‌گذرانیم:^۳

۱. بسستن و زیر نظر داشتن و مراقب

چیزی بودن: «بوسهل راه خوارزم فرو گرفته بود و نامه‌ها می‌گرفتند و احتیاط به

روند داستان‌ها به
اندازه‌ای جذاب طرح
شده است، که در
جریان خواندن متن،
انسان آن چنان مسحور
و غافلگیر می‌شود که
به معانی دقیق برخی
از واژه‌ها توجهی ندارد
و تنها بدون آنکه به
معانی واژه‌ها فکر کند،
از زیبایی کلام نویسنده
لذت می‌برد

جا می‌آوردند» (ص ۴۵۶).

۲. محاصره کردن جایی و مصادره

کردن اموال: «خواجهٔ بزرگ بوسهل را بخواند با نایبان دیوان عرض و شمارها بخواست از آن لشکر و خالی کرد و بدان مشغول شدند و پوشیده مثال داد تا حاجب نوبتی برنشست و به خانهٔ بوسهل رفت با مشرفان و ثقات خواجه و سرای بوسهل فرو گرفتند و از آن قوم و در پیوستگان او جمله که به بلخ بودند، موقوف کردند» (ص ۴۶۵). این مورد نیز در شرح خطیب رهبر، بدون توضیح است؛ شاید به این دلیل که از نظر

ایشان معنی روشن است و به معنی و توضیح نیازی ندارد.

۳. برانداختن و سرنگون کردن: «لعنت

بر این بدآموزان باد. چون علی قریبی را که چنوبی نبود، برانداختند و چون غازی و اربارق و من نیز نزدیک بودم به شسبورقان، خدای - تبارک و تعالی - نگاه داشت. اکنون دست در چنین حیل‌ها بزدند و این مقدار پوشیده گشت بر ایشان که چون قائدمرد مرا فرو نتواند گرفت. و گرفتیم که من برفتادم، ولایتی بدین بزرگی که سلطان دارد، چون نگاه توان داشت از خصمان؟» (ص ۴۷۱).

۴. تصرف و توقیف و دستگیری: «من

به دیوان رسالت خالی بنشستم و نامه‌ها به تعجیل برفت تا مردم و اسباب بوسهل به مرو و زوزن و نشابور و غور و هرات و بادغیس و غزنین فرو گیرد» (ص ۴۶۵).

۵. پایین آوردن: «یافتم بوالفتح بستی

را پنج شش غلامش از اسب فرو گرفته و می‌گریست و بر اسب نتوانست بود از درد نقرس» (ص ۹۰۵). نمونهٔ دیگر آن: «... و حسنک قریب هفت سال بر دار بماند، چنان که پای‌هایش همه فرو تراشید و خشک شد، چنان که اثری نماند تا به دستوری فرو گرفتند و دفن کردند» (ص ۲۳۶).

۶. در اختیار گرفتن کارها و تسلط بر

آن‌ها: «و اگر این پادشاه را آن روز، هزار سوار نیک یک‌دست یاری دادندی، آن کار را فرو رفتی و لیکن ندادندی» (ص ۹۵۵).

۷. دستگیر کردن: «... و هرثمه برفت و

علی را به مغافسه به مرو فرو گرفتی و هرچه داشت بستد» (ص ۶۴۶).

۸. برداشتن و جدا کردن: «امیر [به

قاصدی که نامه‌های کوتاه از سلطان محمود خطاب به مقدمان لشکر و پسر کاکو و دیگران داشت، مینی بر اینکه فرزندم عاق است] گفت: آن ملطفه‌های خرد که بونصر تو را داد و گفت: آن را سخت پوشیده باید داشت تا رسانیده آید، کجاست؟ گفت من

دارم و زین فرو گرفت و میان نمذ باز کرد و ملطفه‌ها در موم گرفته، بیرون کرد» (ص ۲۳).

دوم: روند داستان و توالی وقایع و حوادث آن و نیز صحنه‌پردازی دقیق بیهقی از رویدادهای مؤید دیگری بر این معنی‌ها تواند بود. اکنون یک بار دیگر ماجرا را با دقت مرور می‌کنیم. در مجلسی در حضور پادشاهی جبار که افراد زیادی دور تا دور مجلس نشسته بوده‌اند، پادشاه بر چاکری خشم می‌گرفته یا از پیش، آن چاکر خشم او را برانگیخته بوده؛ بنابراین، پادشاه جبار، آن چاکر را لت می‌زده و **فرو می‌گرفته** یا دیگران به دستور وی آن چاکر را لت می‌زده‌اند و **فرو می‌گرفته‌اند**.

این مرد (بوسهل) از گوشه‌ای بلند می‌شده (از کرانه بجستی) و سخن چینی می‌کرده و کار را برای آن چاکر سخت‌تر می‌کرده و باعث آسیب بیشتری (المی بزرگی) به او می‌شده است. پس از آن (آن‌گاه) به دروغ می‌گفته (لاف زدی) که «فلان را من فرو گرفتم». اما به آن دلیل که عاقلان و اشخاص فهیمه می‌دانسته‌اند «که نه چنان است» و او دروغ می‌گوید، «سری می‌جنبانیدی و پوشیده خنده می‌زدندی که (به این معنا که) «وی گراف گوی است».

با اندکی دقت در عبارت «این مرد از کرانه بجستی» فهیمه می‌شود که مجلسی بر پا بوده و مردم - به قول خود بیهقی، از هر دستی - دورتادور آن مجلس حضور داشته‌اند. همچنان که در مجالس این چنینی در دوره‌های گذشته مرسوم بوده است. پس، آن چاکر که صاحب مقام و منصبی هر چند خُرد بوده وقتی در انظار دیگران سیلی می‌خورده، تحقیر می‌شده است. بوسهل نیز از گوشه‌ای که به تناسب مقام و جایگاه خود نشسته بود، بلند می‌شده و در حالی که دیگران شاهد این حرکت او بوده‌اند، می‌رفته و چیزی به پادشاه می‌گفته (تضرب می‌کرده) و کار آن بخت‌برگشته را سخت‌تر می‌کرده است. در این حال، مردم فقط از دور می‌دیده‌اند که او دارد به پادشاه چیزی می‌گوید و او وقتی نزد دیگران برمی‌گشته، برای اینکه خود را خیر خواه و درستکار جلوه دهد، به دروغ گفته است (آن‌گاه لاف زدی) که

نتیجه‌گیری

از موضوع طرح شده در ابتدای داستان «بر دار کردن حسنک» دربارهٔ شرارت‌های بوسهل زوزنی، دو برداشت می‌توان کرد. ۱. اگر معنی جمله «از کرانه بجستی» را «از گوشه‌ای که نشسته بود، بلند شد» بدانیم، معنی «فرو گرفتن»، «تحقیر می‌کرد» خواهد بود. ۲. اگر براساس پاره‌ای شروح موجود، «وارد معرکه می‌شد»، «از گوشه و کنار، به میان میدان خصومت می‌پرد» و امثال این معنی‌ها قلمداد کنیم، معنی جمله مذکور می‌تواند «توقیف می‌کرد»، «باعث دستگیری و توقیف او می‌شد» و مانند این‌ها باشد. گرچه جمله پیش از آن، یعنی «لت زدی» این معنی‌ها را باز با اشکال روبه‌رو می‌کند؛ چون دستگیری باید انجام شده باشد تا شخص را لت (سیلی) بزنند، اما در جمله «... فلان را من فرو گرفتم» قطعاً معنی‌های داده شده در شروح موجود، برای «فرو گرفتن»، یعنی «دستگیر کردم» نادرست است و با متن سازگار نیست.

پی‌نوشت‌ها

- البته ایشان در وصف شعر حافظ فرموده است. موسیقی شعر، ص بیست و نه.
- یادنامه ابوالفضل بیهقی، صص ۶۰۱-۵۹۷.
- شمارهٔ صفحات در نمونه‌های داده شده، از تاریخ بیهقی، به شرح خطیب رهبر است. معنی‌های داده شده نیز از همین منبع و گزیده تاریخ بیهقی از ترگس روان پور و همچنین استنباط نگارنده است.

منابع

- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. (۱۳۷۵). تاریخ بیهقی. سه جلد. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. چ پنجم. تهران: انتشارات مهتاب.
- روان‌پور، ترگس. (۱۳۷۲). گزیده تاریخ بیهقی. چ چهارم. تهران: چاپ و نشر بنیاد.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۹). موسیقی شعر. چ دوازدهم. تهران: آگه.
- رزمجو، حسین و دیگران. (۱۳۷۳). فارسی، سال چهارم دبیرستان. عقدایی. شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- گروه مؤلفان. (۱۳۸۰). فارسی عمومی. چ هشتم. تهران: دانشگاه پیام‌نور.
- حاکمی‌والا، اسماعیل و دیگران. (۱۳۷۲). متون ادب فارسی، سال چهارم آموزش متوسطه. شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- مصطفوی سبزواری، رضا. (۱۳۷۸). تاریخ بیهقی. چ سیزدهم. تهران: دانشگاه پیام‌نور.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). یادنامه ابوالفضل بیهقی. چ سوم. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

من رفته و شفاعت این شخص را پیش پادشاه کردم تا باعث نجات او شوم. پس چون اشخاص فهیمه می‌دانستند که او چنین آدمی نیست و معمولاً شرارت در وجود اوست، این ادعا را نمی‌پذیرفته و پوشیده می‌خندیده‌اند؛ به نشانهٔ اینکه او دروغ می‌گوید. حال اگر «فرو گرفتن» را در اینجا به معنی «دستگیر کردم» بدانیم، دو اشکال به وجود می‌آید: یک اینکه با رویدادهای قبلی - که در جملات پیشین به آن‌ها اشاره شده - مغایرت پیدا می‌کند؛ چرا که پیش از آن مجلس ابتدا شخص (چاکر) مذکور دستگیر شده و سپس به مجلس پادشاه آورده شده است. بر این اساس، توجیهی ندارد که بوسهل ادعا کند که من او را دستگیر کردم یا باعث دستگیری او شدم. از سوی دیگر، واکنش خردمندان و افراد فهیمه حاضر در مجلس - که ادعای او را نمی‌پذیرند و او را دروغ‌گو می‌دانند - نشان از آن دارد که ادعای او چیزی غیر از دستگیری بوده است که با شخصیت او تناسب داشته و نزد خردمندان به‌عنوان کار همیشگی او و جزء خصلت‌های جدایی‌ناپذیر و شناخته‌شده او بوده که همانا «تضرب، یعنی سخن چینی و گرفتار کردن دیگران و در دسرسر آفرینی برای آن‌هاست».

به نظر می‌رسد که بیهقی در به‌کار بردن جمله «لاف زدی» عمدی داشته است و این اثبات می‌کند که بوسهل می‌خواسته حرکتی را (یعنی از گوشه‌ای بلند شدن و سخن چینی کردن) که از او دیده‌اند، توجیه کند و اصل ماجرای او را که بین او و پادشاه گذشته است، پنهان کند و موضوع را وارونه جلوه دهد. بدیهی است که نقطهٔ مقابل و وارونهٔ تضرب و دوبه‌هم‌زنی و بدتر کردن مشکل دیگران، کمک به دستگیری و باعث دستگیری بودن نمی‌تواند باشد. نتیجتاً ادعای بوسهل امری مثبت و پسندیده باید بوده باشد که از انسان‌های خیر خواه و دلسوز نسبت به حال دیگران انتظاری رود و آن چیزی نیست، جز شفاعتگری و کمک به رفع مشکل و نجات دادن شخص گرفتار از دست پادشاه که هیچ‌گاه در وجود بوسهل مجال تجلی نیافته و با شرانگیزی‌های او سازگار نبوده است.